

خاکه عداوت دشمن چهارم و آفتاب غیر آسمان معرفت بر بیهوشی حجاب علیها السلام

بهر اشغال فون آن نور دیده از عهد رسدند از زندگی خواب مشکین قلم و مشکین لهر تمیز شده بود و در دوره
طغوت و جوب از زمان پیر و کلیم شنیده زجه کسری عالم برساند و بعد دارم سخاقت بیاد و ضعف
در جبر عدل خاطر تان نگردد

مکن است بعضی از دشمنان با دماغ لبرنگ و اند قول مردم شنیده ام بگفت زمانم و وجود دولت و نیانی در از خواص
ایم پیران از خطا محو تر باشند و از لایح رو معتد است میجویم آنچه در پنج طهر است معرفت میجویم و در هر حال
عقبر طغوت و غفرایم

باید که بعضی نوشته اند مشکین قلم در اصفهان از پدر زن میر بر وجود آمده است و کفایت معتدله در اصفهان
آموخته در در آنجا در خود اساتید خط و خطا خان با پیران از دوره حکومت سلاطین صفوی با شهر دور آورده
و بنر خودشان را به بعضی از مردم صفتان از موخته بودند و یا به ارش و اوست خطاطی شده بودند و تقیم
خط خوب دید و هر که فهمان شد

پدوش در طهر است محوم شده و بعد از فوت او مشکین قلم به طهران رفت تا خطایات پدوش را کبیطه و جدول
در آورده و لیکن چیزی بدیشتر رسید اما به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و خاطر تقیم و لیعهد شد
و بقیه مشکین قلم معلق گشت بعد از آن تا با کب اجاره از آن در طهران شد و در آنجا از دوره
کرد و چون در طهران موفد زندگی میکرد راهی طهران شد در بین راه اصفهان بطهران با یکی از تبعی
امیر لهر با سلم هدر چمن شد و لغیر در میان نماند

ابن معلوم غیب و امیر هدر عبد الهدر دیوگر در به اسم لهر الهدر منقلب شد و بعد از آن در زمان قاجاری
بوده است یا لا اله الا الله در شهر رشت و از بعضی بنام در شریعت مالک تمام است بوده گفت لهر تقدیر
او همین و در بافته حضرت به او به شد و بدون هیچ در طهران توقف داشته باشد عازم بغداد
گشت و قهر به بغداد رسید و جمال لهر به اسلا محول ترفیع میرده بودند بناچار به دمشق رفت و در کرب
بسیار حکومت جویت پادشاه راه یافت و فطانت لهر در امر او و سایر ارباب ذوق انگاشت و نافع
سرت در نصبتش می شد و چون جمال لهر را به آورده که در اصطلاح حضرت به او به بود در قصر سرت
دارد نصیب نمود مشکین قلم خود را به با نجا رساند و از غیوضات و بیانات لهر لهر شد و بعضی
و موردی محبت و اطراف مبارک و ارگرفت

در کتاب مسطی تذکره الوفا ترکه از او به در صفت تقیم حضرت عبدالهانا نزل شد است که آن ترکه
چیز امر است بر شدت ثبوت و در حضرت لهر در مشیق و نقلی و در با سرت به امیر آفتاب

مشکلیم نم در معرفی خودتر میگید (اسم حسین پریم علی مادرم فاطمه زینم شهر بانو - خواهرم زینب
دخترم سیکه پریم علی اگر و شتر لم در کوه جاشو در تزارم) و بعد از ششصدت حضرت امام حسین علیه السلام
کوه جاشو کوه

کوه جاشو بر تزار کوه کتف و دارا چند باب فاضل محترم بود که بصورت زبادی در محراب بر آن آید بود
و در فاضل محترم مسجد نور مکه سردار بود و در غیره در صریح میدان است. چراغ واقع و از میان
رفته است

چون در اصطلاح علوم مردم تزار حرف (حیم) از اول اسم کوه به حرف (حین) اندیش شده است
بیبختب احتمال مقصود محاسبکتی هم از ذکر اسم آن کوه مطایبه و شوقی بوده است و این همگوات
می تواند ماسه به اسم پنجویس در اگر مشکلی هم در مردم تزار نبوده. لکن کبر اخبار تزار را گاه داشته
و تزار را می شناسند

در تاریخ ایران بهانه با بنی مطلب رسیدیم در وقت تبعید حضرت عباس از ارض مدینه بجای کجا و از آن
حکومت دولت عثمانی به تبعید رسیده بودند در کبر ازل علم مهابت و قتلاف را در شروع لهر بدوش
گرفته در میان در عهد عثمان امیر لهر مردون آمده و نظرد در استان حکام لهر و مشغور جمهور امیر لهر
میتور است که این اختلاف ممکن است فتح یا یا فانه به دست رزمیر رومی و شیم خیال بارک و ازل
باشد خیال کردند در او که رفر از پروان حضرت عباس را بغیر سر هم تبعید کبر ازل و هاتر
از من تبعید ازل سلا به ملک و مردم دارند لهر می توانند بغیر صدر که تقدر بگردند است با بند خیال
مردمند همین چندوف در لهر فاشتر شدن چراغ امیر لهر و لهر کفن است امیر لهر خواهد شد
از این در یکی از چهار نفر با حق قرار بود با ازل به قبر سر بردند مهابت مشکلی نم بود و از آن چهار نفر
که به بقدر مردم شد یکی سیدیم که اهدا بود در در صحر محک اصیلی و مشغور ازل در آن تا بقدر خود
و عود لهر بان وجود او سلا ظهور و خیال در ظهور خیال بارک تقریب می نمودند ازل
مشکلیم تم رسد تزار که از اجایو ناسینی به باغوب تبعید شدند و سیدیم اهدا رسد تزار که
سلا به حکا فرستاده فتر دم تا کفن و کفن حول عرش بیکر باشند

به بنیاد به باغوب تزار که از وجود ازل تصرف و تزار به لاین اهدا در کفر تبعید شدند
سیدیم رسد تزار که در تزار محترم در تزار و کفن مهابت که بودند و با گذارت مهابت
و گزافه و دروغ نامی به بیجا در سخریب بگردند و مانع نباشد تزار از تزار خیال تمام باشند
و از هیچ آفر و تزار تصدیقه در دین نم کردند

مشکلیم تم در گذشته از دوره زندگی چند است در تبعید گاه قبر تزار بگردند است و از آن جمله است
از روزگار به بر ازل به قبر سر رسید ادب به غیر و بکت براه مسعود شد در طرفت در سال

نه بار بار برده و نه محموله به نظر رسیده و محض بیلا و کلبه آردقه تمام نهر را در بر گرفته بود و همه مردم زحمت و مصطرب بودند و هر وقت لشکری می آمد و سپهر را نیز در کوه ظاهر می شدند مورد امانت و نوازش گویند و با خود می گفتند چنان نسبت کبر و الحاد پیدا کند و هیچ زبان سرگشته از قهر و اهیام به مملکت نرسد و اندک بکند آنگاه منقطع شده است و مردم به فقر و فاقه مبتلا و از شدت آرزوی سعادت بیگانه شدند

ازل در حین عجز و تنهایی در کوه و غیبان ظاهر می شده و در حال انزوا و تنهایی بود و به حضرت رسای الهی انتقال در آن نوحه جز عیال و جلاله با بسوز و روح و پریم می پس وقت شکر دادند و می رسد در چاه و در بالا سرش به دستگیر معنی بود لکن در آن روز از این بر داشتی من معقول باشد

در آن روز در مشکین فهم گرفت و بهیچوم مردم شده بود به سر رسیده و زعم آنکه گفت خداوند است که ما چه نفع از این عسرت مقصود و سید اجبار وقت در باب ثانی این جا تبعد شده ایم و بعد از آن در زندگانه و خانه ما بکلی از دو عید است و آن نیز نیز با او و نیز نیز تا ایم و کتب برادر سخات مخلوق خدا از این محلی و نشانی زندگانه و معنی مطهره محاسبه با او در میان می گذارم بشرط آنکه آن پرورد و همراها نشتر از آنچه در میان ما گذارنده است با خبر نشوند و امانت کور

که این نیز مردم چاد و کرب و طعم باران بند دارد و از روزی که آن طعم را نوشند بدان حکمت الهی تبعد آمدند اگر میخواستند با غیر سخنان نیز می بود و آن چاه و کوه با نشتر و آتش نیز تبعد و آن طعم بر وقت بود و حکمت الهی شد احوال خواهد شد و باران را می توانی خواهد بارید و چنان تاغات صبر خواهد آمد و اگر آن طعم را دیدن نیاید من جان و حیاتم را اگر در آن میبدم بهر کجور در سجده من را میکنند و کتب صنع است و مواد ضبط لازم است و او خبر نشود و الا طعم باران بند را جابر دیگری بود و در آن علاج خواهد شد زعم نور سخنان حرف مشکین فهم را قبول کرد و او را نگاه داشت و دست خود داد تا چند نیز برزده سخنان ازل برود و آن چاه را بدست آورده و مشکین فهم چون به لاله مردم را با بود آتش را در دست نیا و انما سر بیرون جگر بار که مین کرد که با محبوب و مولای من مشکین فهم کا خود را کرد حالا تو ب غایت و هیبت تو است و قولی را در داده ام سطر به اطفاف حضرت بوده ام اگر بران نیارد و در جابر عیبت مقبول واقع نشود مشکین فهم را نخواهد گشت در دهان شب ابرو کتره آسمان قبر سر را و اگر وقت و حین شبانه بود باران را می رسد و شد به بارید انظر بر که نظر خشک را بر تعجب شد و همه منتظر و بهره مند شدند و اران به بعد به ثانی مورد و مردم مردم بودند و ازل یک تشریف انظر به استند بعد از آنکه آن خبر به بدست نوار دولت انگه فتح شد و سخنان در آن گهس در آمد به مشکین و تبعد با این اجازه داده شد در هر جا بخوابند سفر کنند و این حکم شد حال به ثانی بر شد

مشکین هم ویرایش بکنند و انور عازم بگاشند و چون وجه کافی نداشته بفرود آید کسب نکند
از خضر و اتفاق بگردان شد بر در گرفت و طوایح همی در بگاشته و معرفت در آن کثیر بود در چشم شکند
و نا خدا و جمله کسب و موفج آن همه مضطرب و بیرون و محال کسب بکلی نیست مازم و کسب در تقلا و تلاش
بود و آن چهار فقره که از آن در خطر غرق شدن آنگاه بود گرفتار بیاور شدید و عدد و برقی و باران
نیز بودند و از بر لحاظ غایب و با بوسه در این حال مشکین هم بعد از آنکه از فقرت از بیچاره آن نا خدا بر کاغذ
فقرت که در او تسلیم نماید گوشته بیاورند به بعد بر لایق در حدیقه و بجز آن محفوظ باشد
بجو کسب میدادند و قطعات خط مشکین هم در اغلب موزه و در بعضی دنیا موجود است و در بعضی از کتب اسرار
در در فقرت خوش نویسی ابواب شرکاب خط و خطاطان در کتب خوشنویسی آمارگی ایران در طلال یکجا
رسیده و کتب خطاطان ایران در میان کتب خطاطان در قاهره بکوشش پیر عالم در قیام مشکین در آن
نویسند و نمونه هر خطوط مشکین هم بسیار است و از این که شده بسیار در آن قطعات در کتب کسب
فنازل سفیدی در المهر و نمونه هر چند از آن خطوط در دماکن تبر که در هر اندر است
مشکین هم بهتر از آن است و از سایر خوش نویس خفته بهتر کرده بود و آن خطاطی و نقاشی با حسن
بر صفحه کاغذ بود

در آن روز طویان مشکین هم در زیر عدلهامر و انماره مردم گوشه را پیدا کرد و عکس از آن خدا را کسب
بر صفحه کاغذ فرسبیم کرد و بی نا خدا تسلیم نمود آن نا خدا را از مردم گرفته و از نیز تقاضای خط بود
مذلل کرد و خطوط کسب من سلا با تنگه دست کرده مشکین هم گفت امه نیز خفق ام است و اگر کوراید
بر چه با بر کسب و عرفی کند از آن تقاضای کسب نا خدا اول با طاق خودش دولت کرد و مشکین هم
گفت با چهار نفر دیگر ایتم اگر سه نفر دیگر هم میزدند با طاق سکه پیاپیته من خودم آمد نا خدا همه
با طاق کسب خوشتر بدین است و از مشکین هم خواست نا فقر تمام عاقله و اطفا کسب را تسلیم نماید
این با غیر ضایق داد و آن هم را انجام داد و آن نا خدا و رفعت آن نیز شد و عاقله
هر کس مشکین هم سلا علی مرتبه سه سال و نایبی مجمع من روح زندگ و پیر و خست با بر ها اجینه
طایر کسب کسب است کند و به پارس میرسد و مشکین هم را بیوراید و کسب را دستاورد
در عقب بود و معرفت کرد و گفت مردم من بهمان است و این چهار نفر به عکاسیم
مشکین هم و میرا کسب از غرق شدن نجات یافتند و با جمال تمام و آسایش به عکاس شدند
و از قوز بیچاره ها که المهر مرزوقی گشته

بطوریکه از منقذ است سیدیکه و غیره این در حکم موجب مساهلت حساب بودند و آنست که در حکم استند
و بلاغوه اجاب سینه آمدند و آن چهار نفر از قبر آمده بود یعنی خود کمراند و جابله دست زدند و در همان
در قبر ریاندند

این اقدام غایت کثرت زحمت و کلمات شد در علمای بعضی آن که حال تمام حضرت عم الهادی و سایر علمای
و نوحه توفیق آن علمای است که در حضور از اراج مندرسه در آن ایام نازل شد و آنرا تمام
خاطر مبارک از علمای رویه حساب محسوس است و لوح مبارک و حتراف در بیان ریام نازل گردید
مشکین فتم در فطرت اوم صراج و خوشتر باغ و بیدانه گو صفتی شده بود و در حالت عمر بگو شد که با کجا
نمیرد خاطر مبارک مبارک تمام و حضرت مراد الوری شود

در فخر و با اوردند آمد عبد الام من استقام مراد محکم علی را با ف و با شوق و علاقه گویند تا در مبارک
اجرا کند و انقدر گویند و جمع فنون در رسوم خط و این و این آموخت در آن کتاب کرد و توانا از آن کتاب
شد و از همین باب اگر بعد از بردن تقصیر آن موابت نیز از او اخذ شد و نتوانست بخوبی بگوید
به نقدی بختیست زحمت و در کمال و به کمال هر چه با مشکین فتم است اول آن بود که در آن و نفری که در آن
ترکت به او

دو نفر چون آن در صیف مشکین فتم و مراد محکم علی بنجار رفتند و شرط بستند و بر سر نهادند و
و در فنی ما به دست نمانند او و استلا نیز نمانند هر کسی مع ما در فاصه معنی شکر کردند و بکلید ام
غیر از مشکین فتم نتوانستند آن هدف را یافتند بگردند و مشکین فتم چندم بار آن کار را
نکرار کرد و از عهده برآمد در صورتی که دیگران نواله نمانند

در این باب فتم که از شرف فرج آن بود در فنی مبارک ریاندند و در خراب مشکین فتم با کمال نام بر آن
که هر ف قرار میدادند که آنست نمانند و دیگران در عهده نمانند
روز بعد مشکین فتم شرف شد حکایت بطور مطایبه به او فرمودند شنبام خوب نمانند هر کسی
عوض سکه فرمایند در مصاف حکایت که سلا هم می اندازم از آن خوب وجود مبارک
بسیار تبسم شدند و نادیده آن را سرور از وجه مبارک ظاهر بود

که هر کس سید چرمی از در مخزن بیرون آید و در راه مبارک را به نظر کند
در آن سبزه اند و در روز مصاف جنگ آردان بگر می بیند

و از حلاوت و بجز و پدیدم و جناب مندر و با هم گفته در همین ظرف بجز حال ندیم راجع کباب
 شکستن قلم ذکر می نمودند این بود

در یوم از ایام روزه شرفی کعبه مبارک و در عین سایر اعیان در قلم بجز شرف بوده
 ذکر سیاح و بعضی از مذبحین را می نمودند و وجود مبارک از ریای کار و ترویج آنها
 در حالت خاطر نمودند

بعد و جد مبارک سنجاب شکستن قلم سوره فرمودند از شیر و سل در اینج جا قلا ده کرده گناه ۱۴ ششم
 اگر از گردن چنین شکستن قلم زنجیر برداشته شود یک تنه کافی است و سایر اضراب کند
 بعد زبسم فرمود و حاضر نمودند

بعد از وقت حضور چهار نفر از مردم غیر اهل کتلت ابراهیم را تقصیر و تکلف از عهد و پیمان بیرون آوردند
 حضرت ابراهیم که همه از عافیت بیگانه بودند و عهد نذر از اقامت و بعضی از مردم سست و بسین الاریکه طاهر شد
 و صحیح تا یقین برین قیام از اهل کتلت بر رویه آنانی سینه بر آید و درین عرصه سخن در کشید و همه در آرزو
 بودند که بگذرد و سخن در آن ایش از وقت خفا موشگر گردد و حضرت است که در آید و توبه و توبه کند و قبول عفو
 و مغفرت آن اهل کرده و از آن جمله مشکین قلم بود که بحسب استتباب امر باقی و زینت از عهد هم
 ایامه دار بود و می تواند با صحبت و اندرز میرزا محمد علی سلار آید و از طرفین ناصواب باز شد دارد
 و در طهر عهد و عین فقر او در دست از عهد او است بردارد و به خاطر است و تفصیح اگر آید و از حضور
 بسیار که حضرت عبه البها از مخ و اجاره ملاقات با ناقص اگر بیارند که در بهنگر بیارند فرمودند
 اگر چه از این ملاقات نتیجه حاصل شود و به طبع این حضور منشر خواهد بود و در لیکن برابر است که تمام
 صحبت یا او شده باشد با او ملاقات کن و بر آید دست و دلانش را

مشکین قلم با ابراهیم ز او ان به قصر رفت و از جمیع نا محضر با او گفتند گفت و عوفت و قلم تقصیر عهد ابراهیم
 بدو بر شمرده و آنچه از عهد نام علم و معرفت ابراهیم در این احوال است و تفصیح و تسبیح و در برابر
 اراده الهیه بود بر او بر او از احوال کار و در حال اختلاف عمر با علی ابن ابیطالب بر پیشتر میگفت
 و در احوال کثیر و آنچه بر او وارد آمد و ناقص اگر باشد و ناقص بوده است بر این در صحیح دارد و لیکن
 آن انفا منقصه و آن دیات و کلمات ابراهیم در قلب بسیار اثر میگذارد و در آن فرصت گفت
 جناب میرزا سخن عصبیه آخر رسیده هم به دور ما جمع می شوند مشکین قلم عطف باشد و با هم در دست
 که بر سینه دل چه بود خود نم و عطا و یا عشق است بر خاشاک کرد و لغت نمود و از قصر
 خارج شد و آن داستان را حکایت کرد و گفتا که من بسیار که رسانید حضرت عبه البها فرموده
 بودند بعد از منم و قلم فصیح و در آثار قلم اعلی در وجودش اثر میگذارد گفته بودیم بلا از خود خواهد بود
 و لیکن اینم و تمام حکمت هم بملکش تا بسین بر عهد و هم بملکش تا فصیح بر بیانی لازم بود در حکمت باقی
 نمود و تو این کار را کردی

ما چه میدانیم در مورد حضور در خانه مبارک نا چه اندازه بملکش حضرت عبه البها و جاسکله اردو قلم
 بود و نا چه اندازه صدمه بر وجود بسیار کرد و آرد لظوظیکه چهار سینه زان در دست رفتند
 خصما و در بر امیر آچیلور در وجود منظر حضرت عبه البها تا تاثیر گذار است و بظاهر ظاهر خواهد کرد
 حضرت در روی تخمیر رفت و برابر ستر احوال آنجا چه صدمه بر وجود بسیار که سینه بود

چون این ایام در کعبه نضر و طهقان تا کتب مشرق بود و ادب اینها منقطع و هر قدر افتاد در هر ایام بود
 عدد از این ایام باب تا به اسم نعتین و رسیدگی به دعا و نذر اگر بر حضرت عجل الهی بیات اسلامبول و کما در وقت
 آمد بودند بجز این که منقطع نمیدانند در احباب و نعتین برش و قطر مصر و آن زمان در ظهر حکومت عثمان بود
 به ارض اندلس تشریف شوند و آنها احباب و ابرار و بنده و منان در روسیه بودند و آن تشریف می جستند و آنچه
 تا این رسم برقرار بود

در رمضان سال ۱۳۱۴ هجری قمری در ولایت ملا در آن اوقات در اسکندریه و قاهره نجاری در اسکندریه
 تصور و تصادف در آن ایام مافوق از حجاب به طهارت رسیدند و در خان طو و مید مکتب نگه بند
 و در بیرون بارک در بیابان پیش از تشریف حضور مشول سرافقت
 از حق تباری در آن ایام و پدر و ولایت تشریف شدند معلوم است در فضا که کبر نیز سلسله خانواده اگر
 که عدد در کتب و ولایت و تبار بود تشریف بود رجوع بر یک از احباب و شایسته و در این امر
 برسدند تا فضا و اولیای فضا متوجه شدند و کعبه فضا بر فضا و امانت است از آنجا که
 معلوم است نیز از فضا یا تبار ممکن در صد تفریح خاطر و لذت و وجود بارک بود و بهر بارک رسید
 وجود بارک را کعبه می انداخت و نیم می رسد به او فرمودند اگر تا فضا تا فضا سلسله
 متوجه شدند که توفیق الهی و تا این تشریف بودند احباب و فضا الماکثر متوجه شدند
 در جمع و از این امر و حاکم بر تبار فضا حیدر در حجابان و آن و نامرد و غیره
 و دکتر در فضا انفر و تبار تشریف بودند

در آن اوقات در فضا حیدر بنوع حیدر بنوع و تبار بحال باب که در کعبه مشول بودند
 حضرت پیام بنیت تقی در کعبه بودند و چه روزی حضرت حج الهی را بر این حکم کرد
 و ظاهر امر کما تشریف و سما که در ظاهر آن اهانت بر وجود بارک و در این و خشن است
 بر علیه اکثر احباب و ابرار بود و معلوم بود در آن اوقات همه بنده پاد بود تا فضا
 بود است آنکه دادند بودند و ریشه شجره مغزله امر الهی را بر انداختند از این روایت
 آثار حزن از وجه بارک ظاهر و عیان بود و بعد ضعیف و کتب مظهر هر رسیدند و این

احوال موجب حال مجاورم و زانهم بود
 بر حسب معمول غالباً زانهم و مجاورم ملا در وقت غروب به بیرون بارک حضا را می نمودند تا تبار
 گذشته بظاهر بارک مانع و از سحر رخا و زمانت بارک منبصر بودند و بعد از ظهر
 در حال احباب ساکن کما در خان طو و مید می شدند و در غضب بیات بارک زانهم
 ملا به بیرون و اصول امر و تبار و در سوخ بر عهد و پیمان استند و تشریف فرمودند و از آنجا
 و معانات با نعتین بر صدر می آید

جنبان مشکین قلم - زخم المنفرین - آردضا فحلا و بعضی اوقات تا سید نفیر مناسک در یک وقت مجتمع می شدند
 و اغلب علمای قلم بر غلبه زانویم بعضی از مزاجها و کثرت با سل بر او می رفته و جمله
 مشکین قلم حیدرآباد متروک در استان عشق و معاشقه شیخ صفایان را با دفترش در آردا نشانهای عراقی
 و تبریم زبان عاشر و اصرار کن در کتاب کلام النوادر بحالیف ابن شیرین زبان عربی نوشته است و بعد
 شیخ فهد الدام عطایان بود که آن مشغول با بازی با طریقت و زیبا به نظم کشید و به صورت ناستر نامد و ناستر
 به ناستر نگار است به صورت در جناب زخم المنفرین را در دفتر دفترش و دکتر یونس خان را در دفتر شیخ صفایان
 بود و صفحه می آورد و خود نیز شریک مریدان است و اینگونه است *Camadactor* هر آن ناستر
 به برین بود و معروف نام در دفتر الدخان و تصاویر عتیقه و عراقی و لا میجوید تا آنچه به علت آردا متروک و لا میجوید
 و خنده ای بیاض آید و در آردا قصر الحاشیه و عطار را با کلمه خوش و در پرده کار مختلف کلمه
 میجوید و معروف دکتر افروخته و دفتر شیخ صفایان با جناب زخم المنفرین معاشقه و معارفه می پرده است بطوریکه
 جناب مشکین قلم تبریک خنداری شد و اینجمله علمای این بود و از عاقلان فاضلی و ابرار حسود طیف
 دل آزرده شوند و با ظاهر باطنی خوشتر به یاد خود مراکت نامید
 در آن سالها رسیدار صعود جمال مدم ناقصین عهد المری یا توابع خدیج و غیره میگویند که با کلمه
 و یا نسبت به بندگان آستانه زانویم وارد آورند و بنحوی موجب زحمت شوند از این در دفتر
 متروک المردی از آنکه تدلیس و خیاثر که میجوید معلوم میگردن بودند و لیکن جمالی و غیره
 میجوید در آردا بجز جمله بلا بکلمه بارک سل معروف و خورسند سازند و قدری اظهار کلمات در جنبه
 از این رو دست به این مشکین قلم شدند و مخصوصا دکتر یونس خان اناسری می کرد و مشکین قلم
 آنکه سبب مرگ خاطر اعیان است کارکنند و بعضی را در آن روز المری منقسم و خندان کرد
 مشکین قلم فرمود ابرار آسوخ است و اگر کارم سبب تغییر وجه بارک شد و ملا
 بیشتر و بیکبار بارک وارد آمد و بی المنفرین من لازم شد کتیب در شیخ شود و آن جای
 را بگردن بگرد

علوم حاصل شده اند در آردا خدای خود خواسته طور شد در جنب بارک کلمه گرا به عرض کنیم
 و بر بعضی نیز باشد مشمول احوال با این به تقدیر روزگار و دست غیر بعد از علم در آن
 بهوار گرم و محرم عکا و چون بارک از سر به به بین ترفیع نشده کسری به اندرون آردا
 برده بودند و با بارک سل بدون آورده و نایب بارک سل به زنی گذارنده و مشغول
 تناول غذا خوردن مشکین قلم با شانه چوبی بزرگ در درگاه اطراف بارک ایستاد و آن
 نشانه چندین روز را در صورت کوسه آردا داشت با نایب آنکار و معارفات نشانه بگرد

در آنجا حضرت را الهی قیافه مضحک او را در آینه در اطراف بود و خطه فرمودند و از آنجا
مشکین فتم به چینی متمیم شدند و با فخره خنده فرمودند بطوریکه ابروی مبارک به اطراف حضرت
آمدند و علت سرور قلب مبارک را بداند و لیکن مشکین فتم فرار کرده بود
در سال ۱۳۱۶ هجری در اراده مطلقه حضرت را الهی به انتقال ریسر سطر حضرت لفظ او در حقی
ار شمت در راه الاطراف از مدینه طران به ارض اندلس فرار گرفت و نیز حرکت مبارک آن در راه
یا در الواح الهی نازل شد. است آن در وجه الامر صحیح و کامل در ارض اندلس بدست مبارک بطور
رسید انحضرت بر امر استغفار و عرض بطور جناب آن سید پسر و سید لطفی در رنگ و سوز فرمودند
که از همین نوع سنگی در در آنجا و دست صندوقی مرمرین تهیه و به ارض اندلس ارسال دانه
و تصویب فرمودند و قطعات اسم عظیم (یا باها و الاله) و با علی الاعلی بر آن صندوق و کتب
اطراف آن حجاب در شود
مشکین فتم اجازه خواست در این سوخت نصیب او شود بطور مبارک بصورت مطایبه فرمودند
در خانه خراب بنویسند قیام یافت اکت بر قرار باشد عرض کرده بود قصر و غایت مولانا
صیقا است و تجنزه و عطارد و چوب مبارک چون غایت با طهر و طبع و عاصمی بود چه می شود اگر عبد
مغز و قیام کرد حضرت جمع الیها و رجاء او را پذیرفتند و استعجابش مقبول واقع شد و اذن
داده شد بر عیال تقسیم فرموده اند آن قطعات نوشته شود
مشکین فتم آن قطعات را حاضر کرد و با مصداق (دیده عبد الیها مشکین فتم) آنها را ایضا کرد
و تقدیم نمود. حضرت جمع الیها بر آشفند و با نهایت فخر با خنده به هم بچیدند و فرمودند
ایضا لازم است و از وجه مبارک آثار حزن ظاهر شد
مشکین فتم بیچاره مبارک دایم اطراف را گرفت و از گناه خود استغفار کرد و رجاء حضرت
نمود از آنجا که قلب مبارک زمین دهبان بود و تاثر و گریه به کافران و کفار است که
بر آفت کبری منی طهر فرمودند و در صورتیکه همان مصداق را در ایام مبارک دیده
باب یا مشکین فتم را می گز تا ذوق شجر برهنه و الا فلا مشکین فتم مبارک را الهی
کرد و نمونه با هر قطعات را حاضر کرد و مورد قبول واقع شد و حسب الامر برنگزشت
و آن قطعات را بر روی صندوق عرش مبارک حضرت لفظ او بر نوشت
مغز از الواح مبارک در در آن ایام از فتم مبارک حضرت جمع الیها و نازل شده است
زیت این دروازه میگردد تا نیز چگونگی موضوع واقف شویم

مشکین قلم در سال ۱۳۲۴ هجری عمر الهی مبارک به بخت بر رفت و مقدار از الواح کتب نازله
 از سبزه و مشهورت حکم بندهم سلاطین خط نغمه کرده بود شکر آن بسمطی ابقان - اقدار
 بخت دادم و مجموعه از لغز او الواح حضرت نهاد و کتب و دیوان حافظ سلاطین نوشته بود
 در جای نمانده ضروری بکنش چند نفر از اعیان و در کمره سپهر شده بود بچای رسیده و به اضر
 اندر مر اجمع کرد

آن مرد مؤمن و از موده و بیدار فطرت و زنده در سال ۱۳۳۳ هجری در دیده نوره ملک ملکوت
 ابر معبود کرد و وضع نمودش در گلستان عابد به عطا این